DaneshSad
دانش صد



درس دوم
قاضی بست

متنی زیبا و آموزنده از کتاب تاریخ بیهقی، نوشتهٔ ابوالفضل بیهقی در قرن پنجم هجری است که در مورد تاریخ و وقایع سلطنت سلطان محمود و به ویژه سلطان مسعود غزنوی و... نوشته شده است. این کتاب علاوه بر ارزش تاریخی، از نظر ادبی بسیار باارزش بوده و هنر نویسندگی بیهقی را آشکارا با توصیف دقیق جزئیات و کوتاهی جملات و... نشان می‌دهد. در این کتاب نویسنده تاریخ را همانند داستانی توصیف کرده و نوع نثر این اثر گرانبهای ادب فارسی، تاریخی ـ داستانی است.

روز دوشنبه، امیر شبگیر برنشست و به کران رود هیرمند رفت، با بازان و یوزان و حشم و ندیمان و مطربان؛ و تا چاشتگاه به صید مشغول بودند. پس به کران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و شراع‌ها زده بودند.

قلمرو زبانی:

روز دوشنبه، امیر شبگیر برنشست: روز دوشنبه: گروه قیدی، ترکیب اضافی/ امیر: نهاد(امیر مسعود: امیر: شاخص، مسعود: نهاد) /شبگیر: قید/ برنشست: فعل ماضی ساده

به کران رود هیرمند رفت، با بازان و یوزان و حشم و ندیمان و مطربان: نهاد: او محذوف/ به/ کران رود هیرمند: گروه متمم، دو ترکیب اضافی: کران(متمم)+ رود(مضاف الیه)=– هیرمند(مضاف الیه مضاف الیه)/ رفت: فعل ماضی ساده/ با/ بازان: متمم/ و: حرف عطف/ یوزان(معطوف به متمم) /و: حرف عطف/ حشم ، ندیمان ، مطربان: معطوف به متمم

تا چاشتگاه به صید مشغول بودند: نهاد: آن های محذوف/ تا: حرف اضافه/ چاشتگاه: متمم / به/ صید: متمم/ مشغول: مسند/ بودند: فعل اسنادی

پس به کران آب فرود آمدند: نهاد: آن های محذوف/ پس: قید/ به/ کران آب: گروه متمم، ترکیب اضافی/ فرودآمدند: فعل پیشوندی، ماضی ساده

خیمه‌ها و شراع‌ها زده بودند.: نهاد: آن های محذوف/ خیمه ها: مفعول/ و: حرف عطف/ شراع ها: معطوف به مفعول/ زده بودند: فعل ماضی بعید

*شبگیر: سحرگاه/ برنشستن: سوار اسب شدن/ کران: کنار، ساحل/ یوزان: جمع یوز، یوز پلنگ‌ها/ حشم : خدمتکاران، چاکران / ندیم: همنشین، همدم/ مطرب :آوازخوان، نوازنده/ چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر/ شراع: سایه بان، خیمه / پس: سپس / خیمه :چادر / شِراع: سایه‌بان، خیمه / خیمه و شراع: رابطهٔ ترادف.

قلمرو ادبی:

آب: مجاز از رود هیرمند/ بازان و یوزان ـ حَشَم و ندیمان و مُطربان :مراعات نظیر.

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری:

روز دوشنبه، امیرمسعود صبح زود، سوار بر اسب شد و باپرندگان شکاری و یوزپلنگان و خدمتکاران و همدمان ونوازندگان به ساحل رود هیرمند رفت و تا نزدیک ظهرمشغول صید بودند. سپس در کنار رود اقامت کردند وخیمه‌ها و سایبان‌هایی در آنجا برپاکرده بودند.

از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست و ناوی ده بیاوردند. یکی بزرگ‌تر، از جهت نشست او، و جامه‌ها افکندند و شراعی بر وی کشیدند و وی آن جا رفت و از هر دستی مردم در کشتی‌های دیگر بودند و کس را خبر نه؛ ناگاه، آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، نشستن و دریدن گرفت. آنگاه آگاه شدند که غَرقه خواست شد. بانگ و هَزاهز و غریو خاست. امیر برخاست. و هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان درجَستند هفت و هشت تن، و امیر را بگرفتند و بربودند و به کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افگار شد؛ چنانکه یک دَوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از غَرقه شدن. امّا ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت. و سوری و شادی ای به آن بسیاری، تیره شد و چون امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها براندند و به کرانهٔ رود رسانیدند.

قلمرو زبانی:

از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست :: (از قضای آمده= اتفاقا، قید؛ از/ قضای آمده: گروه متمم قیدی، ترکیب وصفی) / پس: قید/ از/ نماز: متمم/ امیر: نهاد/ کشتی ها: مفعول/ بخواست: «ب» در گذشته برای تاکید بر سر فعل ماضی می آمد+ خواست: فعل ماضی ساده

ناوی ده بیاوردند: نهاد: آن های محذوف/ ناوی ده: گروه مفعولی، ترکیب وصفی مقلوب: ده(صفت شمارشی)+ ناو(مفعول)/ بیاوردند: فعل ماضی ساده

یکی بزرگ‌تر، از جهت نشست او: یکی: نهاد/ بزرگ تر: مسند/ (بود: فعل به قرینهٔ معنایی محذوف)/ ازجهت: برای، حرف اضافهٔ مرکب/ نشست او: گروه متمم، ترکیب اضافی

جامه‌ها افکندند : نهاد: آن های محذوف/ جامه ها: مفعول/ افکندند: فعل ماضی ساده

شراعی بر وی کشیدند : نهاد: آن های محذوف/شراعی: مفعول/ بر/ وی: متمم، مرجع ضمیر «وی» برمی گردد به قایق / کشیدند: فعل ماضی ساده

وی آن جا رفت: وی: نهاد ، مرجع ضمیر «وی» برمی گردد به امیر / آن جا: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ رفت: فعل ماضی ساده

از هر دستی مردم در کشتی‌های دیگر بودند: از/ هر دستی: گروه متمم، ترکیب وصفی/ مردم: نهاد/ در/ کشتی های دیگر: گروه متمم، ترکیب وصفی/ بودند: حضور داشتند، فعل غیراسنادی

کس را خبر نه: {را: رای مالکیت که: کس خبر نداشت ولی چون در کتاب درسی نیست، این «را» ، رای حرف اضافه گرفته می شود} برای کسی خبری وجود نداشت: کس: متمم/ خبر: نهاد/ نه: قید نفی/ فعل بود غیراسنادی به قرینهٔ معنوی محذوف)

ناگاه، آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، نشستن و دریدن گرفت.

عبارت از چهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: آن های محذوف/ ناگاه: قید/ آن: مفعول/ دیدند: فعل ماضی ساده/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف برمی گردد به کشتی / نشستن و دریدن گرفت: فعل مرکب { مصدر (نشستن)

t.me/DaneshSad

+ و (حرف عطف) + معطوف به مصدر(دریدن) + گرفت: فعل آغازین درمعنای شروع کرد}

نظر دیگر: (بعضی از همکاران با معنا کردن فعل آغازین ، نقش «نشستن و دریدن » را متمم می گیرند : شروع به نشستن و دریدن کرد)/ چون: به این دلیل که حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: آب: نهاد/ نیرو کرده بود: فعل مرکب ، ماضی بعید/ و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: کشتی: نهاد/ پر: مسند/ شده(بود: حذف فعل کمکی به قرینهٔ لفظی): فعل اسنادی ماضی بعید

آنگاه آگاه شدند که غَرقه خواست شد

عبارت ازدو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: آن های محذوف/ آن گاه: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ آگاه: مسند/ شدند: فعل اسنادی

جملهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف برمی گردد به کشتی/ غرقه: مسند/ خواست شد: خواهد شد، فعل اسنادی آینده در گذشته {در گذشته هرگاه می خواستندسخن از وقوع فعلی به میان آورند که آن فعل در هنگام وقوع فعل یا افعال دیگر هنوز واقع نشده ولی در آیندهٔ نزدیکی انجام گرفتنی است ، از فعل «آینده در گذشته» استفاده می کردند به این صورت که زمان آن فعل نسبت به زمان فعل های دیگر در زمان گذشته «آینده» بوده است و ساختار آن به این گونه می باشد: ماضی ساده از «خواستن» + بن ماضی از فعل اصلی }

بانگ و هَزاهز و غریو خاست: بانگ(نهاد)+ و(حرف عطف)+ هزاهز(معطوف به نهاد)+ و(حرف عطف)+ غریو(معطوف به نهاد)/ برخاست: فعل ماضی ساده

امیر برخاست: امیر: نهاد/ برخاست: فعل پیشوندی، ماضی ساده

هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند.

عبارت ازدو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: هنر: نهاد/ آن: مسند/ بود: فعل اسنادی / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: کشتی های دیگر: گروه نهادی، ترکیب وصفی/ به/ او: متمم/ نزدیک: مسند/ بودند: فعل اسنادی

ایشان درجَستند هفت و هشت تن: ایشان: نهاد/ درجستند: فعل پیشوندی، ماضی ساده/ هفت و هشت تن: گروه قیدی ، ترکیب وصفی : هفت و هشت(صفت مبهم)+ تن(قید)

امیر را بگرفتند و بربودند و به کشتی دیگر رسانیدند

سه جملهٔ ساده: نهاد(آنهای محذوف/ امیر: مفعول/ بگرفتند، بربودند، برسانیدند : سه فعل ماضی ساده

نیک کوفته شد: نهاد: اوی محذوف برمی گردد به امیر/ نیک: قید/ کوفته: مسند/ شد: فعل اسنادی

پای راست افگار شد چنان که یک دَوال پوست و گوشت بگسست

عبارت ازدو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: پای راست: گروه نهادی ، ترکیب اضافی/ افگار: مسند/ شد: فعل اسنادی

چنان که: حرف ربط وابسته ساز مرکب

جملهٔ وابسته: یک دوال پوست و گوشت: گروه نهادی، صفت شمارشی(یک) + ممیز(دوال) + نهاد(پوست) + حرف عطف(و) + معطوف به نهاد(گوشت)/ بگسست :بن ماضی :گسست، بن مضارع: گسل

هیچ نمانده بود از غَرقه شدن: هیچ: نهاد/ از/ غرقه شدن: متمم/ نمانده بود: فعل ماضی بعید

امّا ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت : اما: حرف ربط همپایه ساز/ ایزد: نهاد/ رحمت : کرد: فعل مرکب ماضی ساده/ پس: قید/ از/ نمودن قدرت: گروه متمم، ترکیب اضافی

سوری و شادی ای به آن بسیاری، تیره شد: سوری:نهاد/ و: حرف عطف/ شادی ای: معطوف به نهاد/ به

t.me/DaneshSad

آن بسیاری: بسیار، صفت/ تیره: مسند/ شد: فعل اسنادی

* قضا: سرنوشت، تقدیر / از قضای آمده :اتفاقاً، از قضا / ناو: قایقی کوچک که از درخت میان تهی سازند/ ناوی ده :حدود ده ناو / از جهت: برای/ از جهت نشست او: برای نشستن امیر مسعود / جامه :گستردنی،زیرانداز/ جامه‌ها افگندند :گستردنی‌ها را گستردند/ و کس را خبر نه: هیچ کس از رخدادی که قرار بود پیش بیاید، خبر نداشت /از هر دستی: از هر گروهی / آن دیدند: متوجّه شدند/ آب نیرو کرده بود :فشار آب زیاد شد و بالا آمد/ گرفتن: آغازیدن/ نشستن ودریدن گرفت: شروع به شکستن و غرق شدن و فرورفتن کرد/غرقه خواست شد: نزدیک بود غرق شود(خواست: اهمیت املایی دارد)/هزاهز: سروصدا، آشوب، حادثه‌ای که مردم را به جنبش درآورد / غریو: فریاد / خاست و برخاست: بلند شد؛ بن ماضی: برخاست، بن مضارع: برخیز(خاست: اهمیت املایی دارد)/ هنر آن بود: خوشبختانه، بخت یار بود،/ درجَستند: پریدند /بربودند: از آب گرفتند، کشیدند / نیک: بسیار و کاملا، قید/ نیک کوفته شد :به سختی آسیب دید / افگار :مجروح، خسته / یک دوال: یک لایه / دوال: چرم و پوست/ بگسست :کنده شد، /هیچ نمانده بود از غرقه شدن: چیزی نمانده بود که غرق بشود/ ایزد: خدا، آفریدگار / سور: جشن / تیره شد :از بین رفت/ نمودن: نشان دادن؛ بن ماضی: نمود، بن مضارع :نما

قلمرو فکری:

اتّفاقاً پس از نماز ظهر، امیرمسعود دستور داد تا قایق‌ها را بیاورند .ده قایق کوچک آوردند .در یکی از قایق‌ها که بزرگتر بود،برای نشستن و استراحت سلطان، بسترهایی پهن کردند و سایه‌بانی بر آن کشیدند .امیرمسعود سوار آن قایق شد و از هر صنفی، همراهان سوار قایق‌های دیگر شدند و هیچ کس از عاقبت کار خبر نداشت .ناگهان دیدند که چون آب فشار آورده بود، قایق پُر شده و در حال غرق شدن و شکسته شدن است .زمانی متوجّه شدند که نزدیک بود کشتی غرق شود .فریاد بلند شد و همه به جنبش و تکاپو افتادند .امیرمسعود بلند شد و خوشبختانه قایق‌های دیگر به او نزدیک بودند .هفت هشت نفر در آب پریدند و امیر را گرفتند و به قایق دیگر رساندند .امیر به سختی مجروح شد و پای راستش زخمی شد؛ به گونه‌ای که یک لایه پوست و گوشت از آن جدا شد .نزدیک بود امیر غرق شود؛ اما خداوند پس از قدرت نمایی، رحم کرد و اینگونه بود که جشن و شادی بزرگی که داشتند، خراب شد .وقتی امیرمسعود به قایق رسید، کشتی‌ها را حرکت دادند و به ساحل رود هیرمند رساندند.

مفهوم: نا آگاهی انسان ها از سرنوشتشان و جاری شدن فضل و رحمت خداوند پس از نشان دادن قدرت.

امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود و برنشست و به زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده و اعیان و وزیر به خدمتِ استقبال رفتند. چون پادشاه را سلامت یافتند، خروش و دعا بود از لشکری و رعیّت و چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود.

قلمرو زبانی:

امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد: امیر از آن جهان آمده: گروه نهادی، ترکیب وصفی / به/ خیمه: متمم/ فرودآمد: فعل پیشوندی، ماضی ساده

جامه بگردانید: نهاد: او محذوف برمی گردد به امیر/ جامه: مفعول/ بگردانید : فعل ماضی ساده

تر و تباه شده بود: نهاد: نهاد: او محذوف برمی گردد به امیر/ ترو تباه: مسند با واو میانوند / شده بود: فعل اسنادی، ماضی بعید

نظر دیگر: آن محذوف برمی گردد به جامه/ تر: مسند/ و:حرف عطف/ تباه: معطوف به مسند/ شده بود: فعل

t.me/DaneshSad

اسنادی ماضی بعید/ **به زودی:** قید

خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود: خبری سخت ناخوش: گروه نهادی، ترکیب وصفی: خبری(نهاد)+ سخت(قید برای صفت)+ ناخوش(صفت)/ در/ لشکرگاه: متمم/ افتاده بود: فعل ماضی بعید

اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده: اضطرابی و تشویشی بزرگ: گروه نهادی و معطوف به نهاد، دو ترکیب وصفی(اضطرابی بزرگ، تشویشی بزرگ) / به پای : متمم مسندی/ شده (بود) : فعل اسنادی، ماضی بعید

چون پادشاه را سلامت یافتند خروش و دعا بود از لشکری و رعیّت:

عبارت ازدو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: چون: وقتی که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: آنهای محذوف/ پادشاه: مفعول/ را: نشانهٔ مفعولی/ سلامت: مسند/ یافتند: فعل ماضی ساده /

جملهٔ هسته: خروش: نهاد/و: حرف عطف/ دعا: معطوف به نهاد/ بود: وجود داشت، فعل غیراسنادی/ از/ لشکری: متمم/ و: حرف عطف/ رعیت: معطوف به متمم

چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود.

عبارت ازدو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: آنهای محذوف / چندان: قید/ صدقه: مفعول/ دادند: فعل ماضی ساده / که، حرف ربط وابسته

جملهٔ وابسته: رای مالکیت (همان رای حرف اضافه در کتاب درسی: برای آن اندازه ای وجود نداشت : آن: متمم/ اندازه: نهاد/ نبود: فعل غیر اسنادی)

*از آن جهان آمده: از مرگ نجات یافته/فرود آمد: وارد شد / جامه بگردانید: لباسش را عوض کرد / تر و تباه : ناخوش احوال یا خیس و نابود / برنشستن: سوار شدن / کوشک: قصر، کاخ/ سخت ناخوش: خیلی ناگوار/ تشویش :نگرانی، اضطراب/ اَعیان :جمع عین، بزرگان، اشراف/ به خدمت استقبال رفتند: به پیشواز رفتند/ لشگری: سپاهی / رعیت: مردم عادی / خروش: فریاد

قلمرو ادبی:

از آن جهان آمده :کنایه از نجات یافتن از مرگ / تر و تباه : مجاز از ناخوش احوال

به پای شدن :کنایه از به وجود آمدن.

قلمرو فکری:

امیرمسعود از مرگ نجات یافته به خیمه آمد و لباسهایش را عوض کرد و خیس و ناخوش احوال شده بود و سوار بر اسب شد و فوراً به قصررفت؛ زیرا خبری بسیار ناخوشایند در میان لشکر پیچیده بود و نگرانی و پریشانی بزرگی به پا شده بود. بزرگان و وزیران به استقبال او به سرعت به سوی قصر رفت؛زیرا شایعهٔ بسیار ناخوشایندی در لشکر پیچیده بود و دل نگرانی بزرگی به وجودآمده بود.بزرگان و وزیر به استقبال او رفتند، وقتی دیدند پادشاه سالم است، فریاد و دعا در بین سپاهیان و مردم بر پا شد و بی اندازه صدقه دادند.

و دیگر روز، امیر نامه ها فرمود به غَزنین و جملهٔ مملکت بر این حادثهٔ بزرگ و صَعب که افتاد و سلامت که به آن مَقرون شد و مثال داد تا هزار هزار درَم به غَزنین و دو هزار هزار درَم به دیگر ممالک، به مستَحِقّان و درویشان دهند شُکرِ این را، و نبشته آمد و به توقیع، مؤکّد گشت و مُبشّران برفتند.

قلمرو زبانی:

و دیگر روز، امیر نامه ها فرمود به غَزنین و جملهٔ مملکت بر این حادثهٔ بزرگ و صَعب که افتاد و سلامت که به آن مَقرون شد

t.me/DaneshSad

عبارت ازسه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: دیگر روز: روز دیگر، گروه قیدی، ترکیب وصفی/ امیر: نهاد/ نامه ها: مفعول/ بفرمود: فعل ماضی ساده/ به/ غزنین: متمم/ و: حرف عطف/ جملهٔ مملکت: گروه معطوف به متمم، ترکیب وصفی :صفت مبهم(جمله)+ مملکت(معطوف به متمم)/ بر/ این حادثهٔ بزرگ و صعب : گروه متمم، دو ترکیب وصفی که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: آن محذوف/ افتاد: پیش آمد، فعل ماضی ساده

ادامهٔ جملهٔ هسته: و: حرف عطف/ سلامت: معطوف به متمم / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: آن محذوف/ به/ آن: متمم برمی گردد به حادثه/ مقرون: مسند/ شد: فعل اسنادی

مثال داد تا هزار هزار درَم به غَزنین و
دو هزار هزار درَم به دیگر ممالک، به مستَحقّان و درویشان دهند شُکرِ این را

عبارت ازسه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف/ مثال داد: فعل مرکب/ تا: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: آن های محذوف/ هزارهزار درم: گروه مفعولی، ترکیب وصفی/ به/ غزنین: متمم/ (دهند: فعل به قرینهٔ لفظی محذوف) و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: آن های محذوف/ دو هزارهزار درم: گروه معطوف به مفعول، ترکیب وصفی/ به/ دیگر ممالک: گروه متمم، ترکیب وصفی/ به/ مستحقان : متمم/ و: حرف عطف/ درویشان: معطوف به متمم/ دهند: بدهند، فعل مضارع التزامی / را: برای، حرف اضافه/ شکر این: گروه متمم، ترکیب اضافی:شکر(متمم)+ این(مضاف الیه)

نبشته آمد: نهاد: آن محذوف برمی گردد به نامه/ نبشته آمد: نوشته شد: فعل ماضی مجهول

به توقیع موکد گشت: نهاد: آن محذوف برمی گردد به نامه/ به/ توقیع: متمم/ موکد: مسند/ گشت: فعل اسنادی * غزنین: پایتخت غزنویان / جمله: تمام، همه / صَعب: دشوار، سخت / افتاد: رخ داد، پیش آمد/ مقرون:همراه / مثال داد :دستور داد / هزارهزار: یک میلیون/ درم: درهم، سکّهٔ نقره/ مستحقّان: نیازمندان /توقیع :مُهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در زیر فرمان یا نامه؛ توقیع کردن :مُهرزدن یا امضاکردن / مؤکّد : تأکیدشده، استوار/ مبشّر: نویددهنده، مژده رسان/ ممالک :جمع مملکت، سرزمین ها

قلمرو ادبی:

غزنین و جملهٔ ممالک :مجاز از حاکمان غزنین و حاکمان تمام شهرهای مملکت /غزنین و مملکت و ممالک : مراعات نظیر/ مملکت و ممالک: جناس اشتقاق.

قلمرو فکری:

روز دیگر امیرمسعود دستور داد تا نامه‌هایی به غزنین و تمام نقاط ایران بنویسند و ماجرای این اتفاق بزرگ و سخت را که پیش آمد و تندرستی را که در پی آن به دست آمد، به مردم خبر دهند و دستور داد تا به شکرانهٔ این سلامتی، یک میلیون درهم در غزنین و دومیلیون درهم در دیگر مناطق کشور به نیازمندان بدهند .امیر با امضای خود، آن نامه‌ها را تایید کرد و قاصدان نویددهنده روانه شدند.

و روز پنج شنبه، امیر را تب گرفت؛ تبِ سوزان و سَرسامی افتاد، چنان که بار نتوانست داد و محجوب گشت از مردمان،مگر از اطبّا و تنی چند از خدمتکارانِ مرد و زن و دل‌ها سخت متحیّر شد تا حال چون شود.

t.me/DaneshSad

قلمرو زبانی:

روز پنج شنبه، امیر را تب گرفت: روز پنجشنبه: گروه قیدی، ترکیب اضافی/ امیر: نهاد/ را: رای نهادی و زاید که حذف آن هیچ خللی در ساختار جمله ایجاد نمی کند/ تب گرفت: تب کرد : فعل مرکب

نظر دیگر: را: فک اضافه / تب امیر: گروه نهادی، ترکیب اضافی / گرفت: شروع شد، فعل آغازین ماضی ساده

تبِ سوزان و سَرسامی افتاد، چنان که بار نتوانست داد:

عبارت ازدو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: تب سوزان: گروه نهادی، ترکیب وصفی/ و: حرف عطف/ سرسامی: معطوف به نهاد/ افتاد: پیش آمد، فعل ماضی ساده/ چنان که: حرف ربط وابسته ساز مرکب

جملهٔ وابسته: نهاد: او محذوف/ بار: مفعول / نتوانست داد(فعل مرکب ناقص) {فعل مرکب ناقص فعلی است که شناسه فقط در فعل همکرد هست و فعل اصلی به صورت مصدر مرخم ذکر می شود ؛ مثل: بار نتوانستم داد، بار نتوانستی داد، بار نتوانست داد }

محجوب گشت از مردمان،مگر از اطبّا و تنی چند از خدمتکارانِ مرد و زن: نهاد: او محذوف/ محجوب: مسند/ گشت: فعل اسنادی/ از/ مردمان: متمم/ مگر: قید استثنا/ از/ اطبا: متمم/ و تنی چند: چند تن ، گروه معطوف به متمم، ترکیب وصفی مقلوب / خدمتکاران مرد و زن: گروه متمم ، دو ترکیب اضافی

دل ها سخت متحیّر شد تا حال چون شود.

عبارت ازدو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: دل ها: نهاد/ سخت: قید/ متحیر: مسند/ شد: فعل اسنادی/ تا: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: حال: نهاد/ چون: مسند/ شود: می شود، فعل اسنادی، مضارع اخباری

*سرسام: سردرد شدید، سرگیجه و هذیان/ افتاد : پیش آمد، رخ داد/ بار، در عبارت:« بار نتوانست داد»: اجازهٔ حضورو ملاقات دادن/ محجوب :پنهان، پوشیده مگر: به جز / اطبّا :جمع طبیب، پزشکان/ تنی چند :چند نفر/سخت متحیّر :بسیار سرگردان چون :ضمیر پرسشی به معنی چگونه / حال چون شود :چه پیش می آید

قلمرو ادبی:

مرد و زن: تضاد و مراعات نظیر/ دل: مجاز از مردم.

قلمرو فکری:

و روز پنجشنبه، امیرمسعود تب کرد، تبی سوزان همراه با سردرد شدید؛ به گونه ای که نتوانست به کسی اجازهٔ حضور و ملاقات بدهد و ازدید همه به جز تعدادی از پزشکان و خدمتکاران مرد و زن پنهان شد. مردم بسیار نگران بودند و نمی‌دانستند چه پیش می‌آید.

تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه های رسیده را، به خطِّ خویش، نکُت بیرون می‌آورد و از بسیاری نکُت، چیزی که در اوکراهیَتی نبود، می‌فرستاد فرودِ سرای، به دستِ من و من به آغاجیِ خادم می‌دادم و خیرخیر جواب می‌آوردم و امیر را هیچ ندیدمی تا آن گاه که نامه ها آمد از پسران علی تکین و من نکُت آن نامه ها پیش بردم و بشارتی بود .آغاجی بستَد و پیش بُرد. پس از یک ساعت، برآمد و گفت:«ای بوالفضل، تو را امیر می‌بخواند»

قلمرو زبانی:

تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه های رسیده را، به خطِّ خویش، نکُت بیرون می‌آورد

t.me/DaneshSad

عبارت ازدو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: / تا: زمانی که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: این عارضه: گروه نهادی، ترکیب وصفی/ افتاده بود: فعل ماضی بعید

جملهٔ هسته: بونصر: نهاد/ {رای فک اضافه : نکت نامه های رسیده را بیرون می آورد} را: فک اضافه / نکت نامه های رسیده : گروه مفعولی، یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: نکت(مفعول)+ نامه ها(مضاف الیه)+ رسیده(صفت مفعولی برای مضاف الیه) / به/ خط خویش: گروه متمم، ترکیب اضافی / بیرون می آورد: فعل مرکب، فعل مضارع اخباری

از بسیاری نکُت، چیزی که در اوکَراهیَتی نبود، می‌فرستاد فرود سرای، به دست من

عبارت ازدو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف/ از/ بسیاری نکت: گروه متمم، ترکیب اضافی/ چیزی: مفعول/ که: حرف ربط

جملهٔ وابسته: در/ او: متمم/ کراهیتی: نهاد/ نبود: وجود نداشت، فعل غیراسنادی

ادامهٔ جملهٔ هسته: می فرستاد: فعل ماضی استمراری/ فرود سرای: گروه قیدی، ترکیب اضافی/ به/ دست من : گروه متمم، ترکیب اضافی

من به آغاجیِ خادم می‌دادم: من: نهاد/ به/ آغاجی خادم:گروه متمم، ترکیب وصفی/ می دادم: فعل ماضی استمراری

خیرخیر جواب می‌آوردم: نهاد: من محذوف/ خیرخیر: قید/ جواب: مفعول/ می آوردم: فعل ماضی استمراری

و امیر را هیچ ندیدمی تا آن گاه که نامه ها آمد از پسران علی تکین

عبارت ازدو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: من محذوف/ امیر را: مفعول/ هیچ: قید/ ندیدمی: نمی دیدم، فعل منفی ماضی استمراری {«به کار بردن «ی» استمراری در آخر فعل از اختصاصات دستور تاریخی }/ تا: نشانهٔ فاصله، حرف اضافه/آن گاه: گروه متمم، ترکیب وصفی /که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نامه ها: نهاد/ آمد: فعل ماضی ساده/ از/ پسران علی تکین: گروه متمم، دو ترکیب اضافی: پسران(متمم)+ علی(مضاف الیه)+ تکین(مضاف الیه مضاف الیه)

من نکُت آن نامه ها پیش بردم: نهاد: من/ نکت آن نامه ها: گروه مفعولی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی:نکت(مفعول)+ آن(صفت اشاره برای مضاف الیه)+ نامه ها(مضاف الیه)/ پیش: قید/ بردم: فعل ماضی ساده

بشارتی بود: بشارتی: نهاد/ بود: وجود داشت، فعل غیراسنادی

آغاجی بستَد: آغاجی: نهاد/ مفعول(نامه) محذوف به قرینهٔ لفظی/ بستد: فعل ماضی ساده

پیش برد: نهاد: او محذوف/ مفعول محذوف به قرینهٔ لفظی/ پیش: قید/ برد: فعل ماضی ساده

پس از یک ساعت، برآمد: نهاد: او محذوف/پس: قید/ از/ یک ساعت: گروه متمم، ترکیب وصفی/ برآمد: فعل پیشوندی، ماضی ساده

گفت:«ای بوالفضل، تو را امیر می‌بخواند»

عبارت ازسه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف/ گفت: فعل ماضی ساده

جملهٔ وابستهٔ ۱: ای: حرف ندا/ ابوالفضل: منادا/(باتو هستم) فعل به قرینهٔ معنایی محذوف

t.me/DaneshSad

جملهٔ وابستهٔ ۲ : امیر: نهاد/ تو را: مفعول/ می بخواند: فعل مضارع اخباری

*عارضه :حادثه، بیماری / افتاده بود :پیش آمده بود / نُکت :جمع نکته، منظور مطالب مهم و گزیده/ نُکت بیرون می آورد :خلاصه و چکیدهٔ نامه‌ها را می‌نوشت/بونصر: ابو نصر مشکان رئیس دیوان رسایل سلطان مسعود، مسئول صدور نامه و استاد بیهقی/ کراهیت:ناپسندی / فرود سرای: اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتکاران/ آغاجی خادم: اسم خاص است و خادم مخصوص مسعود/ خیرخیر: سریع، آسان / ستَدن: ستاندن، دریافت کردن، گرفتن؛ بن ماضی: ستاند، ستد؛ بن مضارع: ستان برآمد: برگشت/ می‌بخواند: صدا می کند

قلمرو ادبی:

دست: مجاز از خود من

قلمرو فکری:

از وقتی که این بیماری پیش آمده بود، بونصر از نامه‌های رسیده نکته‌برداریو خلاصه‌نویسی می‌کرد و از تمامی نکته‌ها آنچه را که در آن خبرِ ناخوشایندی نبود، بوسیلهٔ من به اندرونی میفرستاد و من آن نامه‌ها را به آغاجیِ خادم می‌دادم و سریع جواب‌ها را برای بونصر می‌آوردم ومن اصلاً امیر را نمی‌دیدم تا آن زمان که نامه‌هایی از پسران علی تکین رسید و من خلاصهٔ نامه‌ها را که در آنها خبر خوشی بود، به دربار بردم.آغاجیِ خادم نامه‌ها را از من گرفت و پیش امیر برد؛ پس از یک ساعت،برگشت و گفت :ای ابوالفضل !امیرمسعود تو را به حضور خود می‌خواند و دعوت می کند.

پیش رفتم. یافتم خانه تاریک کرده و پرده های کَتّان آویخته و تَر کرده و بسیار شاخه‌ها نهاده و تاس های بزرگِ پُر یَخ بر زَبَرِ آن و امیر را یافتم آنجا بر زَبَرِ تخت نشسته، پیراهنِ توزی، مِخنَقه در گردن، عِقدی همه کافور و بوالعَلایِ طبیب آنجا زیرِ تخت نشسته دیدم

قلمرو زبانی:

یافتم خانه تاریک کرده و پرده های کَتّان آویخته و تَر کرده و بسیار شاخه‌ها نهاده و تاس های بزرگ پُر یَخ بر زَبَر آن

عبارت از شش جمله با یک جملهٔ هسته و پنج جملهٔ وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: یافتم: فعل / نهاد: من محذوف/ خانه: مفعول/ جملات وابسته تبدیل به صفت شده در نقش مسندی که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جملهٔ وابستهٔ اول: نهاد: آنها محذوف/ مفعول: خانه حذف به قرینهٔ لفظی/ تاریک: مسند/ کرده(بودند): فعل ماضی بعید و حذف فعل کمکی به قرینهٔ معنایی

جملهٔ وابستهٔ دوم: نهاد: آنهای محذوف/ گروه مفعولی: پرده های کتان(ترکیب اضافی) / آویخته(بودند): فعل ماضی بعید و حذف فعل کمکی به قرینهٔ معنایی

جملهٔ وابستهٔ سوم: نهاد: آنها محذوف/ مفعول: پرده ها حذف به قرینهٔ لفظی/ تر: مسند/ کرده (بودند): فعل ماضی بعید و حذف فعل کمکی به قرینهٔ معنایی

جملهٔ وابستهٔ چهارم: نهاد: آنها محذوف/ بسیار: قید/ مفعول: شاخه ها/ نهاده : نهاده (بودند): فعل ماضی بعید و حذف فعل کمکی به قرینهٔ معنایی

t.me/DaneshSad

جملهٔ وابستهٔ پنجم: نهاد: آنها محذوف/ گروه مفعولی: تاس های بزرگ پریخ(دو ترکیب وصفی: تاس(مفعول) + صفت(بزرگ) + پر(صفت) (از: حرف اضافه به قرینهٔ معنوی محذوف + یخ: متمم) / بر / زبر آن: متمم (یک ترکیب اضافی: بر: حرف اضافه+ زبر: متمم + آن: مضاف الیه) نهاده (بودند): فعل ماضی بعید و حذف فعل کمکی به قرینهٔ معنایی

امیر را آنجا بر زبر تخت نشسته یافتم : نهاد: من محذوف / امیر: مفعول/آن جا: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ نشسته: مسند /بر/ زبر تخت: گروه متمم ، ترکیب اضافی /یافتم: فعل

پیراهنِ توزی: نهاد: او محذوف/ پیراهن توزی:: گروه مفعولی، ترکیب وصفی/ (برتن : متمم محذوف به قرینهٔ معنایی/ داشت: فعل به قرینهٔ معنایی محذوف)

مخنقه در گردن، : نهاد: او محذوف/ مخنقه: مفعول/ در/ گردن: متمم / (داشت: فعل به قرینهٔ معنایی محذوف)

عقدی همه کافور : نهاد: آن محذوف برمی گردد به مخنقه / عقدی:مسند/ همه: قید صفت / کافور= کافوری یا از کافور(صفت)/(بود: فعل به قرینهٔ معنایی محذوف)

بوالعلای طبیب را آنجا زیر تخت نشسته دیدم: نهاد: من محذوف / بوالعلای طبیب: گروه مفعولی(ترکیب وصفی)/ نشسته: مسند / دیدم: فعل ماضی / آنجا :گروه قیدی (ترکیب وصفی) / زیر تخت: گروه قیدی(ترکیب اضافی) { این جملات آخر نقش قیدی دارندو در معنای در حالی که.... به کار می روند}

*پیش: جلو(قید)/ یافتم: دیدم/ خانه: اتاق/ کتّان: نوعی پارچه سفید رنگ از الیاف گیاه کتان/ تاس :کاسهٔ مسی / زَبَر :بالا/ توز :نام یکی از شهرهای قدیم فارس که پارچهٔ معروفی داشت که نخست در شهر توز بافته می شده است، منسوب به توز / مخنقه :گردنبند / عِقد :گردنبند / من :منظور ابوالفضل بیهقی./ مخنقه و عقد: ترادف

قلمرو ادبی:

زیر و زبر: تضاد/ مخنقه و عقد: مراعات النظیر

قلمرو فکری:

در نزد امیرحضور یافتم؛ دیدم که اتاق را تاریک کرده، پرده های کتّانیِ خیس در آن آویزان کرده بودند و شاخه‌های بسیاری در آن گذاشته بودند و کاسه‌های بزرگ پُر از یخ بر روی آن شاخه‌ها گذاشته بودند و امیر را آنجا بر روی تخت نشسته دیدم درحالی که پیراهن نازک توری بر تن داشت وگردنبندی از جنس کافور در گردن داشت و بوالعلای طبیب را آنجا پایین تخت نشسته دیدم. .

گفت: بونصر را بگوی که امروز دُرُستم و در این دو سه روز، بار داده آید که علّت و تب تمامی زایل شد.

قلمرو زبانی:

عبارت از پنج جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به امیر/ گفت: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملات وابسته/ (که)

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: تو محذوف برمی گردد به بیهقی/«را» به معنای به، حرف اضافه / بونصر : متمم/ بگوی: فعل امر / مفعول: جملات وابسته های وابسته/ که: حرف ربط وابسته ساز

۱)جملهٔ وابستهٔ وابسته: نهاد: من محذوف/ امروز: قید/ درست: مسند/ م: هستم، مخفف فعل اسنادی

t.me/DaneshSad

و: حرف ربط همپایه ساز

۲)جملهٔ وابستهٔ وابسته: در/ این دوسه روز: گروه متمم، دو ترکیب وصفی:این(صفت اشاره)+ دو سه(صفت مبهم)+ روز(متمم)/ بار: نهاد/ داده آید: داده می شود، فعل مجهول مضارع اخباری (صورت معلوم: بار میدهم)/ که: برای اینکه، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: علت: نهاد/ و: حرف عطف/ تب: معطوف به نهاد/ تمامی: قید/ زایل: مسند/ شد: فعل اسنادی

*درست :تندرست، سالم/علت: بیماری/ تمامی :کاملاً/ زایل شد: از بین رفت

قلمرو ادبی:

علت و تب: مراعات النظیر/ در این دو سه روز: مجاز از روزهای آینده

قلمرو فکری:

امیر گفت: به بونصر بگوی که امروز حالم خوب است و در همین دو سه روز آینده اجازه ملاقات داده خواهد شد((اجازهٔ ملاقات می دهم) ، زیرا بیماری و تب من به طور کامل از بین رفته است.

من بازگشتم و این چه رفت، با بونصر بگفتم .سخت شاد شد و سجدهٔ شکر کرد خدای را عَزَّ وَجَلَّ بر سلامت امیر و نامه نبشته آمد. نزدیک آغاجی بردُم و راه یافتم، تا سعادت دیدارِ همایونِ خداوند دیگرباره یافتم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقیع کرد و گفت: چون نامه ها گُسیل کرده شود، تو بازآی که پیغامست سوی بونصر در بابی، تا داده آید، گفتم:« چنین کنم ».بازگشتم با نامهٔ توقیعی و این حال ها را با بونصر بگفتم.

قلمرو زبانی:

این چه رفت، با بونصر بگفتم.

عبارت از دو جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است :

جملهٔ هسته: نهاد: من محذوف/ این چه: مفعول/که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جملهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف/ رفت: اتفاق افتاد

ادامهٔ جملهٔ هسته: با/ بونصر: متمم/ بگفتم: فعل ماضی ساده

او سخت شاد شد: او: نهاد/سخت: قید/ شاد: مسند/ شد: فعل اسنادی

سجدهٔ شکر کرد خدای را عَزَّ وَجَلَّ بر سلامت امیر: نهاد: او محذوف برمی گردد به بونصر/ سجدهٔ شکر: گروه مفعولی ، ترکیب اضافی / کرد: فعل ماضی ساده/ را: حرف اضافه، دربرابر/ خدای عز و جل: گروه متمم، دو ترکیب وصفی { دو فعل ماضی عربی در اینجا در نقش صفت} / بر/ سلامت امیر: گروه متمم، ترکیب اضافی

نامه نبشته آمد: نامه: نهاد/ نوشته آمد: نوشته شد،فعل ماضی سادهٔ مجهول

راه یافتم، تا سعادت دیدار همایونِ خداوند دیگرباره یافتم

عبارت از دو جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است :

جملهٔ هسته: نهاد: من محذوف/ راه یافتم: فعل مرکب ماضی ساده / تا: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: من محذوف/ سعادت دیدار همایون خداوند : گروه مفعولی، دو ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی : { سعادت(مفعول)+ دیدار(مضاف الیه)+ همایون(صفت برای مضاف الیه)+ خداوند(مضاف الیه برای مضاف الیه)} / دیگر باره: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ یافتم: فعل ماضی ساده

t.me/DaneshSad

آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقیع کرد:

سه جملهٔ ساده :نهاد ها: او محذوف برمی گردد به امیر / آن نامه، دوات، توقیع: مفعول/ فعلها ماضی ساده

گفت: چون نامه ها گُسیل کرده شود، تو بازآی که پیغامست سوی بونصر در بابی، تا داده آید،

عبارت از پنج جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به امیر/ گفت: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملات وابسته/ (که)

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: تو محذوف برمی گردد به بیهقی/ بازآی: فعل پیشوندی، امر

چون: وقتی که حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۱: نامه ها: نهاد/ گسیل کرده شود: فعل مرکب مجهول مضارع التزامی (صورت معلوم: گسیل بکنید)/ که: زیرا که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: پیغامی/ است: فعل غیراسنادی / سوی: برای، حرف اضافه/ بونصر: متمم/ در / بابی: متمم

تا: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: آن محذوف برمی گردد به پیغام/ داده آید :داده شود، فعل مضارع التزامی مجهول

*عزّ و جلّ: عزیز است و بزرگ، / راه یافتم: دسترسی پیدا کردم، اجازه یافتم، توفیق یافتم / دیدار: دیدن و رؤیت کردن ، چهره و سیما / همایون: خجسته / خداوند: شاه،منظور سلطان مسعود/ گسیل کردن: فرستادن / دربابی: در بارهٔ مسئله‌ای / / نامهٔ توقیعی: نامهٔ امضا شده(گروه متممی،ترکیب وصفی)/ حال: جریان، وضع/ دوات: جوهردان/ حال ها را: را نشانهٔ مفعولی

قلمرو ادبی:

درست و علّت :تضاد / علّت و تب :مراعات نظیر / دوات :مجاز از جوهر و قلم

قلمرو فکری:

من برگشتم و آنچه پیش آمد را به بونصر گفتم. بسیار خوشحال شد ودر برابر خدای عزیز و گرامی بخاطر سلامتی امیر، سجدهٔ شکر کرد و نامه نوشته شد. نامه را نزد آغاجیِ خادم بردم و اجازهٔ حضور یافتم تا سعادت دیدن چهرهٔ مبارک سلطان را دوباره پیدا کردم و امیرمسعود نامه را خواند و جوهر و قلم خواست و آن نامه را امضا کرد و گفت :وقتی نامه‌ها فرستاده شود، تو برگرد که دربارهٔ موضوع خاصی برای بونصر پیامی دارم تا به تو بگویم .گفتم : اطاعت می‌شود و با نامهٔ امضا شده، برگشتم و ماجرا را برای بونصر بازگو کردم

و این مردِ بزرگ و دبیرِ کافی،بونصر، به نشاط، قلم درنهاد. تا نزدیک نمازِ پیشین، از این مهمّات فارغ شده بود و خَیلتاشان و سوار راگُسیل کرده. پس، رُقعَتی نبشت به امیر و هر چه کرده بود، بازنمود و مرا داد.

قلمرو زبانی:

این مردِ بزرگ و دبیرِ کافی، به نشاط، قلم درنهاد: این مرد بزرگ : گروه نهادی، دو ترکیب وصفی/ و: حرف عطف/ دبیر کافی: گروه معطوف به نهاد، ترکیب وصفی/ بونصر: بدل/ به / نشاط: متمم قیدی / قلم درنهاد: فعل مرکب ماضی ساده

تا نزدیک نمازِ پیشین، از این مهمّات فارغ شده بود: نهاد: او محذوف برمی گردد به بونصر/ تا: حرف اضافه/ نزدیک نمازپیشین: گروه متمم، یک ترکیب اضافی : نزدیک(متمم)+ نمازپیشین(مضاف الیه)/ از/ این

t.me/DaneshSad

مهمات: گروه متمم، ترکیب وصفی/ فارغ: مسند/ شده بود: فعل اسنادی ، ماضی بعید

خَیلتاشان و سوار راگُسیل کرده: نهاد: او محذوف برمی گردد به بونصر/ خیلتاشان: مفعول/ و: حرف عطف/ سوار: معطوف به مفعول/ گسیل کرده (بود): فعل مرکب ماضی بعید

پس، رُقعَتی نبشت به امیر و هر چه کرده بود، بازنمود و مرا داد.

عبارت از چهار جمله با جملات ساده و هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ ساده: پس: قید/ نهاد: اومحذوف برمی گردد به بونصر/ رقعتی: مفعول/ نبشت: نوشت، فعل ماضی ساده/ به/ امیر: متمم/ و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به بونصر / هرچه: مفعول/ (که)حرف ربط وابسته ساز محذوف

جملهٔ وابسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به بونصر/ مفعول: آن محذوف / کرده بود: فعل ماضی بعید

ادامهٔ جملهٔ هسته: بازنمود: فعل پیشوندی، ماضی ساده/ و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ ساده: نهاد: او محذوف برمی گردد به بونصر/ مرا: را حرف اضافه، به/ من: متمم/ داد: فعل ماضی ساده

دبیر: نویسنده / کافی: باکفایت، کاردان/ دبیر کافی :منظور بونصر مشکان/ به نشاط: با خوشحالی/ قلم در نهاد: مشغول نوشتن شد / نماز پیشین: نماز ظهر نماز دیگر: نماز عصر / مهمّات :کارهای مهم/ فارغ شدن:آسوده شدن از کار / خَیلتاش: گروه نوکران و چاکران، هر یک از سپاهیانی که از یک دسته باشند/ رُقعت: رُقعه، نامهٔ کوتاه/ کرده بود: انجام داده بود/ بازنمود: شرح و توضیح داد

قلمرو ادبی:

این مرد بزرگ: کنایه از بونصر/ قلم در نهاد :کنایه از مشغول نوشتن شد/ فارغ شدن :کنایه از آسوده شدن از کار

قلمرو فکری:

این انسان بزرگ و نویسندهٔ باکفایت، بونصر مشکان، با شادمانی شروع به نوشتن کرد و تا نزدیک نماز ظهر از این کارهای مهم آسوده خاطر شده بود و چاکران و فرستادگان را فرستاده بود. سپس نامه‌ای به امیرمسعود نوشت و هرچه را که او انجام داده بود، در آن نامه شرح وگزارش داد و آن نامه را به من داد تا به امیر ببرم.

ببُردم و راه یافتم و برسانیدم و امیر بخواند و گفت:«نیک آمد» و آغاجیِ خادم را گفت: «کیسه ها بیاور» و مرا گفت: «بستان، در هر کیسه، هزار مثقال زَرِپاره است. بونصر را بگوی که زَرهاست که پدرِ ما از غَزوِ هندوستان آورده است و بتانِ زَرّین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال ترِ مال هاست و در هر سفری ما را از این بیارند تا صدقه ای که خواهیم کرد حلالِ بی شُبهَت باشد، از این فرماییم؛ و می شنویم که قاضیِ بُست، بوالحسنِ بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگدست اند و از کس چیزی نستانند و اندک مایه ضَیعَتی دارند. یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر، تا خویشتن را ضَیعَتَکی حلال خرند و فَراخ تر بتوانند زیست و ما حَقِّ این نعمتِ تندرستی که بازیافتیم، لختی گزارده باشیم.

قلمرو زبانی:

گفت: نیک آمد

عبارت ازدو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به امیر/ گفت: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملات وابسته/ (که)

جملهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف/ نیک: مسند/ آمد: شد، فعل اسنادی

t.me/DaneshSad

مرا گفت: «بستان، در هر کیسه، هزار مثقال زَرپاره است.

عبارت ازسه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به امیر / گفت: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملات وابسته/ (که)

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: تو محذوف/ بستان: فعل امر

جملهٔ وابستهٔ ۲: در/ هرکیسه: گروه متمم، ترکیب وصفی/ هزارمثقال زر پاره: گروه نهادی، دو ترکیب وصفی {هزار(صفت شمارشی)+ مثقال(ممیز)+ زر(نهاد)+ پاره(صفت)/ است: فعل غیراسنادی

***جملات بعدی ادامهٔ گفته های امیر به بیهقی جملات وابسته اند برای سهولت یادگیری جدا بررسی می کنیم**

بونصر را بگوی که زَرهاست که پدر ما از غَزو هندوستان آورده است و بُتان زَرّین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال تر مال هاست و در هر سفری ما را از این بیارند

عبارت ازهشت جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: تو محذوف برمی گردد به بیهقی/ را: به، حرف اضافه/ بونصر: متمم/ بگوی: فعل امر / مفعول: جملات وابسته/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: این های محذوف/ زرها: مسند / است: فعل اسنادی/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۱: پدر ما: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ از/ غزو هندوستان: گروه متمم، ترکیب اضافی/ آورده است: فعل ماضی نقلی و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: او محذوف/ بتان زرین: گروه مفعولی، ترکیب وصفی(صفت نسبی)/ شکسته(است ، فعل کمکی محذوف به قرینهٔ لفظی)

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۳: نهاد: او محذوف/ مفعول: آن ها ی محذوف/ بگداخته(است ، فعل کمکی محذوف به قرینهٔ لفظی) (گداخته: بن ماضی: گداخت، بن مضارع: گداز) / و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ٤: نهاد: او محذوف/ مفعول: آن ها ی محذوف/ پاره: مسند/ کرده: (است ، فعل کمکی محذوف به قرینهٔ لفظی)

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ٥: نهاد: این های محذوف/ حلال تر مال ها: حلال ترین مال ها: گروه مسندی، ترکیب وصفی)/ است: فعل اسنادی {حلال ترینِ مال ها: گروه مسندی، ترکیب اضافی خواهد بود }

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ٦: نهاد: آنهای محذوف/ در/ هر سفری: گروه متمم، ترکیب وصفی/ را: برای، حرف اضافه/ ما: متمم/ از/ این: متمم/ بیارند: بیاورند: می آورند: فعل مضارع اخباری

تا صدقه ای که خواهیم کرد حلال بی شُبهَت باشد، از این فرماییم

عبارت ازسه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: تا: برای اینکه، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: صدقه ای / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابسته: نهاد: مای محذوف/ مفعول(آن محذوف برمی گردد به صدقه)/ خواهیم کرد: فعل آینده

ادامهٔ جملهٔ وابسته: حلال بی شبهت: گروه مسندی، ترکیب وصفی/ باشد مضارع التزامی فعل اسنادی

جملهٔ هسته: نهاد: مای محذوف/ از/ این: متمم/ فرماییم: می فرماییم، فعل مضارع اخباری

می شنویم که قاضی بست،بوالحسن بولانی و پسرش، بوبکر سخت تنگ دستند و از کس چیزی نستانند و اندک مایه ضَیعَتی دارند.

t.me/DaneshSad

عبارت ازچهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: مای محذوف/ می شنویم: فعل مضارع اخباری/ مفعول: جملات وابسته که: حرف ربط وابسته

جملهٔ وابستهٔ ۱: قاضی بست: گروه نهادی، ترکیب اضافی {قاضی(نهاد)+ بست(مضاف الیه)} / بوالحسن بولانی: نقش تبعی بدل(بدل از نهاد، ترکیب اضافی {بولحسن(بدل)+ بولانی(مضاف الیه)} / و: حرف عطف/ پسرش: نقش تبعی معطوف (معطوف به نهاد ، ترکیب اضافی) / بوبکر: نقش تبعی بدل (بدل از معطوف به نهاد) / سخت: قید/ تنگ دست: مسند/ ند: مخفف فعل هستند ، فعل اسنادی/ و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: آن های محذوف/ از/ کس: متمم/ چیزی: مفعول/ نستانند: نمی ستانند، فعل مضارع اخباری/ و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ۳: نهاد: آن های محذوف/ اندک مایه ضیعتی : گروه مفعولی، ترکیب وصفی مقلوب {اندک مایه(صفت مرکب)+ ضیعتی(مفعول)/ دارند: فعل مضارع اخباری

یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر، تا خویشتن را ضَیعَتَکی حلال خرند و فَراخ تر بتوانند زیست

عبارت ازچهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هستهٔ ۱ : یک کیسه: گروه مفعولی، ترکیب وصفی/ به/ پدر: متمم/ باید داد: فعل غیرشخصی(نهاد ندارد) :فعل کمکی(باید+ مصدر از فعل اصلی)/ و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ هستهٔ ۲: یک کیسه: گروه مفعولی، ترکیب وصفی/ به/ پسر: متمم / (باید داد) به قرینهٔ لفظی محذوف تا: برای اینکه ، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: آن های محذوف/ خویشتن را: برای خویشتن، را: حرف اضافه/ خویشتن: متمم/ ضیعتکی حلال: گروه مفعولی، ترکیب وصفی/ خرند: بخرند / و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: آن های محذوف/ فراخ تر: قید/ بتوانند زیست: فعل مضارع التزامی { بتوانند(فعل شبه کمکی که کمک کرده فعل در وجه التزامی به کار رود) + زیست(مصدر از فعل اصلی)}زیستن(بن ماضی: زیست، بن مضارع: زی)

ما حَقِّ این نعمت تندرستی که بازیافتیم ، لختی گزارده باشیم.

عبارت ازدو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: ما/ حق این نعمت تندرستی: گروه مفعولی، یک ترکیب وصفی و دو ترکیب اضافی {حق(مفعول)+ این(صفت اشاره برای مضاف الیه)+ نعمت(مضاف الیه)+ تندرستی(مضاف الیه برای مضاف الیه)/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد:مای محذوف/ بازیافتیم: فعل پیشوندی، ماضی ساده

ادامهٔ جملهٔ هسته: لختی: قید/ گزارده باشیم: فعل ماضی التزامی(بن ماضی: گزارد، بن مضارع: گزار)

*راه یافتم: اجازه ورود یافتم/ نیک آمد: خوب شد / بستان: بگیر / زرِ پاره: قراضه وخُردهٔ زر، زرِ سکّه شده/ غَزو: جنگ کردن با کافران/ گداختن: ذوب کردن / پاره کرده: قطعه قطعه و تکه کردن طلا/ بی‌شُبهت: بی‌تردید ضَیعَت: زمین زراعتی؛ ضَیعَتَک: زمین زراعتی کوچک / فراخ‌تر: آسوده‌تر، راحتتر / لَختی: اندکی/ گزارده باشیم: به جای آوردن، / زیستن: زندگی کردن

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی:

تنگ دست: کنایه از فقیر/ اندک مایه: کنایه از کم ارزش

قلمرو فکری:

نامه را بردم و اجازهٔ ورود پیدا کردم و نامه را به امیرمسعود دادم .امیر خواند و گفت: عالی شد و به آغاجیِ خادم گفت: کیسه‌هارا بیاور و به من گفت: این کیسه‌ها را بگیر. در هر کیسه هزارمثقال طلای خُردشده وجود دارد. به بونصر بگو این ها طلاهایی است که پدر ما(سلطان محمود) از جنگ هندوستان آورده است و بت‌های طلایی را شکسته است و ذوب کرده است و تکه تکه کرده است و این مال، حلالترینِ مال‌هاست .در هر سفری که برای ماپیش می‌آید از این طلاها می‌آورند برای اینکه صدقه ای که خواهیم داد ، حلال بی شک و تردید باشد از این مال می دهیم؛ چون بدون هیچ تردیدی حلال است .شنیده‌ایم که قاضیِ بُست، بوالحسن بولانی و پسرش بوبکر، بسیارتهیدست و تنگدست هستند و از کسی چیزی قبول نمی‌کنند و تنها زمین زراعی کوچکی دارند. باید یک کیسه را به پدر و یک کیسه را به پسر داد تا برای خود زمین زراعی کوچکی از مال حلال بخرند که بتوانند راحتتر زندگی کنند و ما هم شُکر این نعمت تندرستی را که دوباره به دست آورده‌ایم، اندکی ادا کرده باشیم.

من کیسه ها بستَدم و به نزدیک بونصر آوردم و حال بازگفتم . دعا کرد و گفت:« خداوند این سخت نیکو کرد و شنوده ام که ابوالحسن و پسرش وقت باشد که به ده درَم درمانده اند.» و به خانه بازگشت و کیسه ها با وی بردند و پس از نماز، کس فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را بخواند و بیامدند .بونصر، پیغام امیر به قاضی رسانید.

قلمرو زبانی:

این: ضمیر اشاره در نقش مفعول/ **سخت:** قیدبرای نیکو که قید است/ **نیکو:** قید

و شنوده ام که ابوالحسن و پسرش وقت باشد که به ده درَم درمانده اند

عبارت ازسه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به بونصر/ شنوده ام: شنیده ام، فعل ماضی نقلی/ مفعول: جملات وابسته / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: ابوالحسن و پسرش (را) را در معنای برای حرف اضافهٔ محذوف/ ابوالحسن: متمم/ و: حرف عطف/ پسرش: گروه معطوف به متمم، ترکیب اضافی/ وقت: نهاد/ باشد: می باشد، وجود دارد، فعل غیراسنادی مضارع اخباری/ که: حرف ربط وابسته

جملهٔ وابستهٔ وابسته: نهاد: آن های محذوف/ به/ ده درم: گروه متمم، ترکیب وصفی/ درمانده اند: ماضی نقلی

نظر دیگر: ابوالحسن و پسرش: نهاد جملهٔ وابسته (در این صورت با قاعدهٔ جملات مرکب مغایرت می کند)

و قاضی بوالحسن و پسرش را بخواند : نهاد: او محذوف برمی گردد به بونصر/ قاضی بوالحسن : قاضی(شاخص)+ بولحسن(مفعول) + و: حرف عطف + پسرش: معطوف به مفعول (ترکیب اضافی)/ بخواند: فعل ماضی ساده

*خداوند: سلطان مسعود/ / سخت نیکو کرد: بسیار کار خوبی کرد/ درم: واحد پول، درهم / درمانده‌اند: محتاج هستند/ نماز: نماز دیگر همان نماز عصر/ امیر: امیر مسعود / وی: بونصر مشکان./

قلمرو ادبی:

ده درم: مجاز از پول اندک

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری:

من کیسه‌ها را برداشتم و به نزد بونصر آوردم و ماجرا را تعریف کردم .بونصر در حقِّ امیر دعا کرد و گفت :امیر این کار را بسیارخوب و بجا انجام داد و شنیده‌ام که برای بولحسن و پسرش وقت هایی وجود دارد (بوالحسن و پسرش، گاهی اوقات به دَه درهم محتاج می‌شوند) .بونصر به خانه بازگشت و کیسه‌های طلا را با او بردند و پس از نمازعصر کسی را فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را دعوت کرد و آمدند. بونصر پیغام امیرمسعود را به قاضی بوالحسن رساند.

بسیار دعا کرد و گفت:« این صِلت فخر است»، پذیرفتم و بازدادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت دربایست نیست؛ امّا چون به آنچه دارم و اندک است، قانعم، وِزر و وَبالِ این، چه به کارآید.

قلمرو زبانی:

بسیار دعا کرد و گفت:« این صلت فخر است »

عبارت ازسه جمله با جملات ساده و هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ ساده: نهاد: او محذوف برمی گردد به قاضی /بسیار: قید/ دعا: مفعول/ کرد: فعل ماضی ساده

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به قاضی/ گفت: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملات تاآخر پاراگراف

جملات وابسته در نقش مفعول هستند منتها جهت سهولت یادگیری جدا تحلیل می گردد .

جملهٔ وابسته: این صلت: گروه نهادی، ترکیب وصفی/ فخر: مسند/ است: فعل اسنادی/

بازدادم که مرا به کار نیست قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد

عبارت از چهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: من محذوف/ بازدادم: فعل پیشوندی، ماضی ساده/ مفعول: محذوف به قرینهٔ لفظی

جملهٔ وابستهٔ ۱:نهاد: آن محذوف برمی گردد به صلت / را: برای، حرف اضافه / مرا: برای من، من: متمم / به کار: مسند/ نیست: فعل اسنادی

جملهٔ وابستهٔ ۲: قیامت: نهاد/ سخت: قید/ نزدیک: مسند/ است:فعل اسنادی

جملهٔ وابستهٔ ۳: : نهاد: من محذوف/ حساب این: گروه مفعولی، ترکیب اضافی {حساب(مفعول)+ این(صفت جانشین اسم شده و نقش مضاف الیه گرفته)}/ نتوانم داد: نتوانم (فعل شبه کمکی) + داد(مصدر از فعل اصلی)

نگویم که مرا سخت دربایست نیست؛ امّا

عبارت ازدو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: من محذوف/ نگویم: نمی گویم، فعل مضارع اخباری / مفعول : جملهٔ وابسته/ که: حرف ربط

جملهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف/ را: برای، حرف اضافه / مرا: برای من، من : متمم /سخت: قید/ دربایست: مسند/ نیست: فعل اسنادی/ اما: حرف ربط همپایه ساز (در ارتباط با جملات بعدی)/

چون به آنچه (که) دارم و اندک است، قانعم، وزر و وَبالِ این، چه به کارآید.

عبارت از چهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: چون: وقتی که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: من محذوف/ به/ آنچه: متمم/ (که) حرف ربط وابسته ساز محذوف

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۱: هاد: من محذوف/ مفعول: محذوف/ دارم: فعل مضارع اخباری/ و: حرف ربط همپایه

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: آن محذوف/ اندک: مسند/ است: فعل اسنادی

t.me/DaneshSad

ادامهٔ جملهٔ وابسته: قانع: مسند/ م: مخفف فعل اسنادی

جملهٔ هسته: نهاد: وزر و وبال این: گروه نهادی و معطوف به نهاد، دو ترکیب اضافی {وزر این، وبال این} وزر(نهاد)+و(حرف عطف)+ وبال(معطوف به نهاد)+ این(مضاف الیه)/ چه: قید پرسشی /به کار: مسند/ آید: می آید: می شود ، فعل اسنادی ، مضارع اخباری* صِلت: انعام، جایزه، پاداش/فخر: مایهٔ افتخار/ به کار: لازم و ضروری / دربایست: نیاز، ضرورت/ مرا دربایست نیست: برای من نیاز و ضرورتی وجود ندارد / وزر و وبال این چه به کار آید: استفهام انکاری/ وِزر :گناه، بارسنگین /وَبال :سختی و عذاب، گناه.

قلمرو ادبی:

به چه کار آید :کنایه از سودی ندارد/ قیامت سخت نزدیک است، :تلمیح به آیهٔ:« اَقتَربُ لِلنّاسِ حِسابَهُم»

قلمرو فکری:

قاضی در حقِّ امیرمسعود بسیار دعا کرد و گفت :این هدیه، مایهٔ افتخار من است .پذیرفتم و پس دادم؛ زیرا برای من لازم وضروری نیست و به آن احتیاجی ندارم و روز قیامت بسیار نزدیک است و من نمی توانم حساب آن را در قیامت پس بدهم و نمی گویم که برای من ضروری نیست و نیازمند نیستم؛ امّا چون به آن مقداری که دارم و خیلی کم است ، قانع هستم، گناه و عذاب این چه سودی به من دارد هیچ سودی ندارد و من آن را نمیتوانم بپذیرم. مفهوم: خودحسابی و آخرت اندیشی و قناعت در عین نیازمندی

بونصر گفت:« سُبحانَ الله!! زَری که سلطان محمود به غَزو از بتخانه ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیرالمؤمنین می روا دارد ستدن، آن، قاضی همی نستاندَ.»

گفت:« زندگانیِ خداوند دراز باد؛ حالِ خلیفه دیگر است که او خداوندِ ولایت است و خواجه با امیر محمود به غزوها بوده است ومن نبوده ام و بر من پوشیده است که آن غَزوها بر طریقِ سنّتِ مصطفی هست یا نه .من این نپذیرم و درعهدهٔ این نشوم».

قلمرو زبانی:

بونصر گفت سُبحانَ الله!! زَری که سلطان محمود به غَزو از بتخانه ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیرالمؤمنین می روا دارد ستدن، آن، قاضی همی نستاندَ.

عبارت از هفت جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: بونصر/ گفت: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملات وابسته

جملهٔ وابستهٔ ۱: سبحان الله:شبه جمله

جملهٔ وابستهٔ ۲: زری: بدل تاکیدی از «آن» که نقش مفعولی دارد / که: حرف ربط وابسته ساز

۱)جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲: سلطان محمود: گروه نهادی:شاخص(سلطان)+ محمود(نهاد)/ به/ غزو: متمم/ از: بتخانه ها: متمم/ به/شمشیر: متمم/ بیاورده باشد: فعل ماضی التزامی/ و: حرف ربط همپایه ساز

۲)جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: او محذوف/ بتان: مفعول/ شکسته(باشد): فعل ماضی التزامی (حذف فعل کمکی به قرینهٔ معنایی)/ و: حرف ربط همپایه ساز

۳)جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: او محذوف/ مفعول محذوف به قرینهٔ لفظی/ پاره: مسند/ کرده: (باشد): فعل ماضی التزامی (حذف فعل کمکی به قرینهٔ معنایی)/ و: حرف ربط همپایه ساز

٤)جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲: نهاد : امیرالمومنین / را: فک اضافه/ ستدنِ آن را: :گروه مفعولی، ترکیب

t.me/DaneshSad

اضافی:ستدن(مفعول)+ آن(مضاف الیه)/ روا: مسند/ می دارد: فعل مضارع اخباری

ادامهٔ جملهٔ وابستهٔ ۲: آن: مفعول/ قاضی: نهاد/ همی نستاند: نمی ستاند، فعل مضارع اخباری

گفت زندگانی خداوند دراز باد؛ حال خلیفه دیگر است که او خداوند ولایت است خواجه با امیر محمود به غزوها بوده است و من نبوده ام

عبارت از شش جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به قاضی/ گفت: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملات تاآخر پاراگراف جملات وابسته در نقش مفعول هستند منتها جهت سهولت یادگیری جدا تحلیل می گردد .

جملهٔ وابستهٔ ۱: زندگانی خداوند: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ دراز: مسند/ باد: فعل اسنادی دعایی

جملهٔ وابستهٔ ۲: حال خلیفه: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ دیگر: مسند/ است: فعل اسنادی/که: حرف ربط وابسته

۱)جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲: او: نهاد/ خداوند ولایت: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ است: فعل اسنادی

۲)جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲: خواجه: نهاد/ با/ امیرمحمود: گروه متمم: امیر(شاخص)+ محمود(متمم)/ به/ غزوه ها: متمم/ بوده است: فعل غیراسنادی، ماضی نقلی / و: حرف ربط همپایه ساز

۳)جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲: من: نهاد/ نبوده ام: فعل غیراسنادی، ماضی نقلی

بر من پوشیده است که آن غَزوها بر طریق سنّت مصطفی هست یا نه

عبارت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: آن محذوف برمی گردد به جملات وابستهٔ بعدی: برطریق پیغمبر بودن یا نبودن آن غزوها

جملهٔ وابستهٔ ۱: آن غزوها: گروه نهادی، ترکیب وصفی/ بر/ طریق سنت مصطفی: گروه متمم مسندی ، دو ترکیب اضافی {طریق سنت، سنت مصطفی} :طریق(متمم مسندی)+ سنت(مضاف الیه)+ مصطفی(مضاف الیه برای مضاف الیه)/ هست: فعل اسنادی/ یا: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: نه: قید نفی قید نفی بر روی فعل اثر می کند (آن غزوها بر طریق سنت مصطفی نبوده است: ادامهٔ جملات به قرینهٔ معنایی محذوف)

من این نپذیرم و درعهدهٔ این نشوم».

جملهٔ ساده: نهاد: من/ این: مفعول/ نپذیرم: فعل مضارع اخباری منفی/ و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ ساده: نهاد: من محذوف/ در/ عهدهٔ این: گروه متمم مسندی، ترکیب اضافی/ نشوم: نمی شوم: فعل اسنادی، مضارع اخباری منفی* سبحان الله: پاک و منزّه است خدا، شگفتا: برای بیان شگفتی به کار می رود؛/امیرالمؤمنین :خلیفهٔ عباسی در بغداد القادر بالله/ می روا دارد: جایز می داند، از ویژگی های دستور تاریخی برای تاکید / سِتَدَن: ستاندن، دریافت کردن/ خداوند: سلطان مسعود یا به نظری خواجه بونصر مشکان / خلیفه: خلیفهٔ بغداد/ خداوند ولایات:صاحب سرزمین های اسلامی / خواجه: آقا، منظور بونصر / سنّت: روش / در عهدهٔ این نشوم: درمسئولیت این نمی روم.

قلمرو ادبی:

شمشیر: مجاز از جنگ/ بتان و بتخانه: مراعات نظیر.

قلمرو فکری:

بونصر گفت: شگفتا !طلاهایی که سلطان محمود از طریق جنگ کردن از بتخانه‌های کافران آورده باشد و بت ها را شکسته باشد وتکه تکه کردهباشد و خلیفهٔ مسلمانان در بغداد گرفتن آنها را حلال می‌شمارد، شما آن را نمی

t.me/DaneshSad

پذیرید؟ قاضی بولحسن گفت :«عُمر امیرمسعود طولانی باد !وضعیت و احوالات شرعی خلیفه فرق دارد؛ زیرا او حاکم سرزمین است و خواجه بونصر با امیرمحمود در جنگ‌ها بوده است و من نبوده ام و برایم مشخص نیست که آن جنگها برروش و شیوهٔپیامبر بوده یا نه.بنابراین من هدیه را نمی پذیرم و به زیر بار مسئولیتش نمی روم.

گفت: «اگر تو نپذیری، به شاگردانِ خویش و به مُستَحقّان و درویشان ده.

گفت: من هیچ مُستَحِق نشناسم در بست که زَر به ایشان توان داد و مرا چه افتاده است که زَر کسی دیگر برد و شمارِ آن به قیامت مرا باید داد؟به هیچ حال، این عهده قبول نکنم».

قلمرو زبانی:

گفت: «اگر تو نپذیری، به شاگردانِ خویش و به مُستَحقّان و درویشان ده.

عبارت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به بونصر/ گفت: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملات وابسته

جملهٔ وابسته: نهاد: تو محذوف/ به/ شاگردان خویش: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ و: حرف عطف/ به/ مستحقان: متمم/ و: حرف عطف / درویشان: معطوف به متمم/ ده: بده، فعل امر/ اگر: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابسته: نهاد: تو/ مفعول: محذوف/ نپذیری: نمی پذیری، فعل مضارع اخباری

گفت: من هیچ مُستَحِق نشناسم در بست که زَر به ایشان توان داد

عبارت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به قاضی/ گفت: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملات وابسته تا آخر بند

جملهٔ وابسته: نهاد: من/ هیچ مستحق: گروه مفعولی، ترکیب وصفی: هیچ(صفت مبهم)+مستحق(مفعول)/ نشناسم: نمی شناسم، فعل مضارع اخباری / در/ بست: متمم/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابسته: / زر: مفعول/ به/ ایشان: متمم/ توان داد: فعل غیر شخصی (نهاد ندارد) : فعل کمکی(توان)+ داد(مصدر از فعل اصلی) بتوانم بدهم

مرا چه افتاده است که زَر کسی دیگر برد و شمارِ آن به قیامت مرا باید داد به هیچ حال، این عهده قبول نکنم».

عبارت از چهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهادچه: نهاد/ مرا: برای من/ من: متمم/ افتاده است: فعل ماضی نقلی /که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: زر: مفعول/ کسی دیگر: گروه نهادی، ترکیب وصفی/ برد: ببرد، فعل مضارع التزامی و:

جملهٔ وابستهٔ ۲: شمار دادن آن: گروه نهادی، ترکیب اضافی)/ به/ قیامت/ متمم / مرا: برای من ،را: حرف اضافه/ من: متمم/ / فعل: باید، لازم باشد، فعل مضارع التزامی

جملهٔ وابستهٔ۳: نهاد: من محذوف/ به/ هیچ حال: گروه متمم، ترکیب وصفی/ این عهده: گروه مفعولی،ترکیب وصفی/ قبول: مسند/ نکنم : نمی کنم، فعل مضارع اخباری *مستحق: نیازمند / شمار :حساب و کتاب / عهده: مسئولیت/ شمار آن به قیامت مرا باید داد: شمار دادن آن به قیامت برای من لازم و بایسته باشد)

قلمرو فکری:

گفت: اگر تو قبول نمی‌کنی به نیازمندان و درویشان بده .گفت: من هیچ نیازمندی در بُست نمی شناسم که بتوان به او طلا داد واین چه کاری استو برای من چه اتفاقی افتاده است که کس دیگری طلا را ببرد و من در قیامت مورد بازخواست قرار بگیرم؟ به هیچ وجه مسئولیت آن را نمیپذیرم./ مفهوم: خودحسابی و آخرت اندیشی

t.me/DaneshSad

بونصر پسرش را گفت: «تو از آنِ خویش بستان»
گفت: «زندگانیِ خواجه عَمید دراز باد؛ علی ایَّ حال، من نیز فرزندِ این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموخته ام و اگر وی را یک روز دیده بودمی و احوال و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدّتِ عمر پیرویِ او کردمی؛ پس، چه جایِ آن که سال ها دیده ام و من هم از آن حساب و توقّف و پرسشِ قیامت بترسم که وی می ترسد و آنچه دارم از اندک مایه حُطامِ دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم».

قلمرو زبانی:

بونصر پسرش را گفت: «تو از آن خویش بستان»

عبارت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: بونصر/ را: به، حرف اضافه/ پسرش: گروه متمم، ترکیب اضافی/ گفت: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملهٔ وابسته

جملهٔ وابسته: نهاد: تو/ از آن خویش: گروه مفعولی، ترکیب اضافی: از آنِ (ضمیر ملکی در نقش مفعول)+ خویش(مضاف الیه) / بستان: فعل امر

گفت: «زندگانی خواجه عَمید دراز باد؛ علی ایَّ حال، من نیز فرزندِ این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموخته ام

عبارت از پنج جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به پسر قاضی/ گفت: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملات وابسته تا آخر

جملهٔ وابستهٔ ۱: زندگانی خواجه عمید/ گروه نهادی، یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: زندگانی(نهاد)+ خواجه(مضاف الیه)+ عمید(صفت برای مضاف الیه)/ دراز: مسند/ باد: فعل اسنادی

جملهٔ وابستهٔ ۲: علی ایّ حال : قید/ نهاد: من/ نیز: قید/ فرزند این پدر: گروه مسندی ، یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: فرزند(مسند)+ این(صفت اشاره برای مضاف الیه)/ پدر(مضاف الیه)/ م: هستم، فعل اسنادی

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: او محذوف برمی گردد به قاضی/ این سخن: گروه مفعولی، ترکیب وصفی / گفت: فعل ماضی ساده / و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ۳: نهاد: من محذوف/ علم: مفعول/ از/ وی: متمم/ آموخته ام: فعل ماضی نقلی

و اگر وی را یک روز دیده بودمی و احوال و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدّتِ عمر پیرویِ او کردمی

عبارت از چهارجمله با جملات هسته و وابسته آمده است:اگر: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: من محذوف/ وی را: مفعول/ یک روز: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ دیده بودمی: می دیده بودم ، شکل تاریخی از فعل ماضی بعید همراه با ماضی استمراری / و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲:نهاد: من محذوف/ احوال و عادات وی: گروه مفعول و معطوف به مفعول، دو ترکیب اضافی(احوال وی، عادات وی)/ بدانسته(بودمی): فعل ماضی بعید (حذف فعل کمکی به قرینهٔ لفظی)

جملهٔ هسته: نهاد: آن محذوف/(مفعول : جملهٔ وابستهٔ ۳(پیروی کردن را) واجب : مسند/ کردی: می کرد، فعل ماضی استمراری/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ۳: نهاد: من محذوف/ در/ مدت عمر: گروه متمم، ترکیب اضافی/ پیروی او: گروه مفعولی،

t.me/DaneshSad

ترکیب اضافی/ کردمی: می کردم: فعل ماضی استمراری

پس، چه جای آن که سال ها دیده ام

عبارت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: چه جای آن (باشد): چه جای: گروه نهادی(یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: چه(صفت پرسشی+ جای: نهاد+ آن(مضاف الیه) + باشد: می باشد، فعل غیراسنادی (وجود دارد) به قرینهٔ معنوی محذوف)

جملهٔ وابسته: نهاد: من محذوف/ سال ها: قید/ مفعول : او به قرینهٔ لفظی محذوف/ دیده ام: فعل ماضی نقلی

و من هم از آن حساب و توقّف و پرسش قیامت بترسم که وی می ترسد

عبارت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: من/ هم: قید/ ازآن حساب و توقّف و پرسشِ قیامت: گروه متممی، سه ترکیب وصفی {آن حساب، آن توقف، آن پرسش} و سه ترکیب اضافی {حساب قیامت، توقف قیامت، پرسش قیامت} / بترسم: می ترسم، فعل مضارع اخباری/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: وی برمی گردد به قاضی/ می ترسد: فعل مضارع اخباری/ متمم: محذوف به قرینهٔ لفظی

آنچه (که) دارم از اندک مایه حُطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم».

عبارت از چهارجمله با جملات هسته و وابسته و ساده آمده است:

جملهٔ هستهٔ ۱: نهاد: آنچه /

جملهٔ وابسته: نهاد: من محذوف/ مفعول : آن محذوف به قرینهٔ معنایی/ از// اندک مایه حُطامِ دنیا : گروه متممی، یک ترکیب وصفی مقلوب {حطام اندک مایه} و یک ترکیب اضافی {حطام دنیا}: اندک مایه(صفت مقلوب)+ حطام(متمم)+ دنیا(مضاف الیه) / دارم: فعل مضارع اخباری

ادامهٔ جملهٔ هستهٔ ۱: حلال: مسند/ است: فعل اسنادی/ و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ هستهٔ ۲: نهاد: آن محذوف/ کفایت: مسند/ است: فعل اسنادی

جملهٔ ساده: نهاد: من محذوف/ به/ هیچ زیادت: گروه متمم، ترکیب وصفی/ حاجتمند: مسند/ نیستم: فعل اسنادی *از آن: سهمِ ، مالِ / عمید: بزرگ، مورد اعتماد، لقب بونصر/ علی ایّ حال :به هر حال/حُطام: ریزهٔ گیاه خشک/ توقّف: بازداشت/ کفایت :کافی

قلمرو ادبی:

حُطام: استعاره از مال بی ارزش دنیا /حساب و توقّف و پرسش و قیامت: مراعات نظیر.

قلمرو فکری:

بونصر به پسر قاضی گفت: تو سهم خودت را بردار .گفت :زندگی خواجهٔ بزرگ(بونصر) طولانی باد !به هر حال من هم فرزندِ همین پدرم که این سخن‌ها را گفت و من دانش خود را از او یاد گرفته‌ام و اگر حتی یک روز او را دیده بودم و حالات و رفتار او را شناخته بودم ،این آگاهی بر احوال و عادات وی پیروی کردن از او را بر من واجب می کرد و واجب می‌شد که تمام عمر از او پیروی کنم. چه جای آن باشد و چه برسد به اینکه سال‌ها او را دیده‌ام و من هم ازآن حسابرسی و پرسش روز قیامت می‌ترسم، همان طورکه او می‌ترسد و آنچه که از مال بی‌ارزش دنیا دارم، کم و حلال است و برایم کافی است و به بیشتر از آن نیازمند نیستم.

t.me/DaneshSad

مفهوم: تاثیر همنشین و آخرت اندیشی

بونصر گفت للهِ دَرُّکُما؛ بزرگا که شما دو تنید و بگریست و ایشان را بازگردانید و باقیِ روز اندیشه مند بود و از این یادمی کرد. و دیگر روز، رُقعتی نبشت به امیر و حال باز نمود و زَر باز فرستاد.

قلمرو زبانی:

بونصر گفت للهِ دَرُّکُما؛ بزرگا که شما دو تنید

عبارت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: بونصر/ گفت: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملات وابسته

جملهٔ وابستهٔ ۱: للّه دَرُّکُما (عبارت عربی یک جا مفعول)

جملهٔ وابستهٔ ۲: شما: نهاد/ دو تن: گروه بدلی، ترکیب وصفی / بزرگا: مسند / ید: مخفف فعل هستید

***نکته:** که: حرف تاکید و تعجب (ر.ک حروف اضافه و ربط دکتر خلیل خطیب رهبر، ص ۴۳۳)}

للّه دَرُّکُما:خدا شمارا خیر بسیار دهاد(جملهٔ دعایی)/ الف در بزرگا: الف تفخیم است (مفهوم تعظیم و بزرگ داشت دارد)/ بزرگا: چقدر بزرگ هستید*اندیشمند: به فکر فرو رفته/ بازنمود: شرح کرد

قلمرو فکری:

بونصر گفت :خدا خیرتان بدهد !شما دو تن چه مردان بزرگی هستید! و گریه کرد و آنها را بازگرداند و بقیهٔ روز در همین فکر بود واز این ماجرا سخن می گفت .و روز بعد، نامه ای به امیر نوشت و ماجرا را بازگو کرد و طلا را پس فرستاد .مفهوم: ستایش بزرگواری مخاطب

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱- از متن درس، با توجه به رابطهٔ معنایی «تناسب» واژه های مناسب را انتخاب کنید و در جاهای خالی قرار دهید.

خیلتاشان (هم گروه، هم قطار، سواران) ، نوکران. غلامان رُقعت (نامه، مکتوب) توقیع، نکت، قلم

۲- معادل معنایی فعل های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید.

فرمان داد (مثال داد) سوار اسب شد (بر نشست) اجازهٔ حضور داده شود (بار داده آید)

۳- کاربرد معنایی واژهٔ «محجوب»را در عبارت های زیر بررسی کنید.

محجوب گشت از مردمان، مگر از اطبّا و: پنهان، مقابل ظاهر

مردی محجوب بود و دیده و دلش از گناه به دور: با حیا، شرمگین، با آزرم

٤- به دو جملهٔ زیر و تفاوت آنها توجه کنید:

الف) مریم کتاب می خواند. ب) کتاب خوانده می شود.

فعل جملهٔ «الف» به «نهاد» و فعل جملل«ب» به نهادی که قبل از مفعول بوده است، نسبت داده شده است. فعل جملهٔ «الف» را«معلوم» و فعل جملهٔ دوم را«مجهول» می نامیم. با دقت در جدول زیر ، با ساخت و شیوهٔ مجهول کردن جملهٔ معلوم آشنا می شویم.

t.me/DaneshSad

ساخت	نهاد	مفعول	فعل
معلوم	مریم	کتاب	می خوانَد
مجهول	کتاب	⟵	خوانده می شود
معلوم	مریم	کتاب	خواهد خواند
مجهول	کتاب	⟵	خوانده خواهد شد

همان طور که می بینید در مجهول ساختن جملهٔ معلوم:

الف) نهاد جملهٔ معلوم را حذف می کنیم.

ب)مفعول جملهٔ معلوم را در جایگاه نهاد قرار می دهیم.

پ) فعل اصلی جمله را به شکل«بن ماضی + ه » می نویسیم؛ سپس، از«شدن» فعلی متناسب با زمان فعل اصلی می آوریم.

ت) در مرحلهٔ آخر، شناسهٔ فعل را با نهاد جدید ، از نظر شمار(مفرد یا جمع) مطابقت می دهیم.

توجه: امروزه ، فعل مجهول به کمک مصدر«شدن» ساخته می شود اما در گذشته، با فعل های دیگری، مانند«آمدن» و «گشتن» نیز ساخته می شد.

***نکته:** فعل مجهول در زبان فارسی ، حتما باید با صفت مفعولی ساخته شود و حتما حتما باید فعل گذرا به مفعول باشد و یا ما آن را با گذراساز«ان» گذرا به مفعول کرده و سپس مجهول کنیم؛ مثال:

شیر جوشید: مادر شیر را جوشاند، شیرجوشانده شد

اکنون از متن درس، نمونه هایی از فعل مجهول بیابید و معادل امروزی آنها را بنویسید.

نبشته آمد: نوشته شد بار داده آید: اجازه داده می شود گسیل کرده شود: فرستاده شود

قلمرو ادبی

۱- دو نمونه از ویژگی های نثر درس را بیابید.

کوتاهی جمله ها، زیادی افعال، حذف افعال به قرینه، ذکر جزئیات، جا به جایی موصوف و صفت کاربرد ضمیر شخصی برای غیر جاندار، تقدیم و تأخیر اجزای جمله (شیوهٔ بلاغی)

۲- در عبارت های زیر «مجاز»ها را بیابید و مفهوم آن ها را بنویسید.

الف) به کرانِ آب فرود آمدند و خیمه ها و شراع ها زده بودند. آب: مجاز از رود

ب) زری که سلطان محمود به غَزو از بتخانه ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده.

شمشیر: مجاز ازجنگ بتخانه ها: مجاز از سرزمین های بت پرست

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید: امیر که از مرگ نجات یافته بود به چادر آمد و لباس عوض کرد

۲- با توجه به جملهٔ: «این مردِ بزرگ و دبیرِ کافی، به نشاط قلم در نهاد»

الف) مقصود از « این مرد » چه کسی است؟ بونصرمشکان

ب) «دبیر کافی» به چه معنا است؟ نویسندهٔ شایسته و با کفایت

t.me/DaneshSad

۳- گویندهٔ عبارت زیر، از کدام فضیلت اخلاقی برخوردار است؟

«آن چه دارم از حطام نیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیست»

با حیا بودن، قانع بودن

٤- دربارهٔ مناسبت مفهومی بیت زیر و متن درس توضیح دهید.

حساب کار خود اینجا بکن، آسوده دل شو میفکن به روز جزا کار خود را

قلمرو زبانی:

بیت از سه جملهٔ ساده ساخته شده است:

جملهٔ اول: نهاد: تو محذوف/ حساب کار خود: گروه مفعولی، دو ترکیب اضافی: مفعول (حساب) +مضاف الیه(کار) + مضاف الیه مضاف الیه(خود) / این جا: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ بکن: فعل امر

جملهٔ دوم: نهاد: تو محذوف/ آسوده دل: مسند، صفت مفعولی / شو: فعل امر

جملهٔ سوم: نهاد: تو محذوف/ میفکن: فعل نهی/ به/ روز جزا: گروه متممی، ترکیب اضافی/ کار خود را: گروه مفعولی، ترکیب اضافی

قلمرو ادبی:

حساب، روز جزا: مراعات النظیر/ آسوده دل شدن: کنایه از خیال راحت داشتن/ این جا: مجاز از دنیا/ جزا: مجاز از حسابرسی/ کار: مجاز از حساب و کتاب

قلمرو فکری:

تو در این دنیا به حساب اعمال خودت رسیدگی کن و خیال خودت را از بابت اعمالت راحت کن و به روز قیامت و حسابرسی کار رسیدگی به حساب و کتاب خودت را نگه ندار.

قرابت معنایی با: حاسِبوا قبل أن تُحاسَبوا .در این دنیا خودت به اعمالت رسیدگی کن

t.me/DaneshSad



شعرخوانی
زاغ و کبک

اثر جامی در قرن نهم، قالب مثنوی، منظومهٔ تحفه‌الاحرار، ادبیات تعلیمی

زاغی از آنجا که فراغی گزید **رخت خود از باغ به راغی کشید**

قلمرو زبانی:

بیت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: زاغی / از آن جا که: حرف ربط وابسته ساز مرکب

جملهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف/ فراغی: مفعول/ گزید: فعل ماضی ساده(بن ماضی :گزید، بن مضارع :گزین)

ادامهٔ جملهٔ هسته: رخت خود: گروه مفعولی، ترکیب اضافی (خود: مضاف الیه/) از باغ : متمم / به راغی: متمم/کشید: فعل ماضی ساده *فراغ :آسایش /گزیدن :انتخاب کردن / راغ :صحرا، دامنه کوه/ رخت :توشه، اسباب و اثاثیه

قلمرو ادبی:

قافیه:گزید و کشید/ راغی و فراغی : ذوقافیتین / زاغ: نماد انسان های مقلد و ظاهربین

زاغ، راغ، باغ :جناس ناهمسان اختلافی/ فراغ، راغ :جناس ناهمسان افزایشی/ واج آرایی:«غ»

رخت کشیدن :کنایه از کوچ کردن / رخت کشیدن و فراغ گزیدن زاغ: تشخیص

قلمرو فکری:

کلاغی به این علت که در فکر آسایش و راحتی بود، از باغ به صحرایی کوچ کرد.

دید یکی عرصه به دامان کوه **عرضه ده مخزن پنهان کوه**

قلمرو زبانی:

بیت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد:آن محذوف برمی‌گردد به زاغ/ دید: فعل ماضی ساده/ یکی عرصه: گروه مفعولی، ترکیب وصفی:صفت شمارشی(یک+ ی نکره) + مفعول(عرصه)/ به / دامان کوه: گروه متممی، ترکیب اضافی: متمم(دامان) + مضاف الیه(کوه) /که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جملهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف برمی‌گردد به عرصه/ عرضه ده مخزن پنهان کوه: گروه مسندی، دو ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: مسند (عرضه‌ده، صفت فاعلی مرکب مرخم که جانشین اسم شده و نقش مسند گرفته) + مخزن (مضاف الیه) + پنهان(صفت مضاف الیه) + کوه(مضاف الیه مضاف الیه)/ بود: فعل به قرینهٔ معنایی محذوف*عرصه: میدان، زمین، پهنه / دامان: دامنه / عرضه ده:ارائه دهنده، نمایانگر / مخزن :گنجینه

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی:

عرصه، عرضه :جناس ناهمسان اختلافی/ دامان کوه: اضافهٔ استعاری از نوع تشخیص / مخزن کوه: اضافهٔ استعاری (کوه مانند خانه یا قصر مخزن دارد) / مخزن کوه: استعاره از چشمه ها و آب های زیرزمینی نهفته در دل کوه

قلمرو فکری:

دشت پهناوری پر از گل ها و گیاهان را در دامنهٔ کوه دید که نشانگرچشمه ها و آب های همچون ثروتها و گنجینه های نهفته در درون کوه بودند. مفهوم: وجود گلها نمایانگر گنجینه های نهفتهٔ کوه بود.

قرابت معنایی: چشم بگشا به گلستان و ببین / جلوهٔ آب صاف در گل و خار

نادره کبکی به جمال تمام شاهد آن روضهٔ فیروزه فام

قلمرو زبانی:

بیت یک جملهٔ ساده است:

نادره کبکی: گروه نهادی ، ترکیب وصفی مقلوب:صفت(نادره) + نهاد(کبک + ی نکره)/ به/ جمال تمام: گروه متممی، ترکیب وصفی: متمم(جمال) + صفت(تمام)/ شاهد آن روضهٔ فیروزه فام: گروه مسندی، یک ترکیب اضافی و دو ترکیب وصفی: شاهد(مسند) + آن(صفت مضاف الیه) + روضه(مضاف الیه) + فیروزه فام(صفت مضاف‌الیه)/ بود: فعل به قرینهٔ معنایی محذوف*نادره: کمیاب/ جمال: زیبایی/ شاهد: زیبارو و گواه/ روضه: باغ و گلزار / فام:رنگ / فیروزه فام: فیروزه ای رنگ

قلمرو ادبی:

ایهام: در کلمهٔ شاهد: ۱- گواه ۲- زیبارو/ فیروزه فام: کنایه از سرسبز

قلمرو فکری:

کبک کمیابی با زیبایی کامل زیباروی آن باغ سرسبز بود و برزیبایی آنجا گواه بود.

هم حرکاتش متناسب به هم هم خطواتش متقارب به هم

قلمرو زبانی:

بیت از دو جملهٔ ساده تشکیل شده است: هم: حرف ربط همپایه ساز مزدوج

جملهٔ اول: حرکاتش: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ متناسب: مسند/ به/ هم: متمم / بود: فعل به قرینهٔ معنایی محذوف / هم: حرف ربط همپایه ساز مزدوج

جملهٔ دوم: خطواتش: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ متقارب: مسند/ به/ هم: متمم / فعل محذوف به قرینهٔ معنایی* متناسب:هماهنگ / خُطَوات: ج خطوه، گام ها / متقارب: نزدیک شونده، همگرا

قلمرو ادبی:

آرایهٔ ترصیع مخصوص رشتهٔ انسانی/ واژه آرایی یا تکرار «هم»/ واج آرایی«م»

متقارب بودن خطوات: کنایه از جذاب بودن شکل راه رفتن

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری:

هم حرکات کبک موزون وهماهنگ و جذاب بودو هم گامهایش نزدیک به هم و زیبا بود.

زاغ چو دید آن ره و رفتار را و ان روش و جنبش هموار را
بازکشید از روش خویش پای در پی او کرد به تقلید جـای

قلمرو زبانی:

این دو بیت موقوف المعانی اند و از سه جملهٔ ساخته شده اند که دو جملهٔ هسته در بیت دوم دارد و یک جملهٔ وابسته در بیت اول دارد در ضمن نهاد جملهٔ هسته هم در بیت اول قرار گرفته است:

جملهٔ هستهٔ ۱: نهاد: زاغ/ پای باز کشید: فعل مرکب و ماضی ساده/ از روش خویش: گروه متممی، ترکیب اضافی/ حرف ربط همپایه ساز «و» محذوف

جملهٔ هستهٔ ۲: نهاد: آن محذوف برمی‌گردد به زاغ/ در پی: حرف اضافهٔ مرکب / او: متمم / جای کرد: فعل مرکب/ به تقلید: متمم/ چو: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف/ دید: فعل ماضی ساده/ آن ره و رفتار را: گروه مفعولی، دو ترکیب وصفی: صفت اشاره(آن) + مفعول(ره) + حرف عطف(و) + معطوف به مفعول(رفتار) / و: حرف عطف/ گروه معطوف به مفعول: آن روش و جنبش هموار، چهار ترکیب وصفی: (آن روش،آن جنبش، روش هموار، جنبش هموار)صفت اشاره(آن) + معطوف به مفعول(روش) + حرف عطف(و) + معطوف به مفعول(جنبش) +صفت(هموار)

*چو: هنگامیکه / ره و رفتار: راه رفتن و حرکت کردن/ روش: راه رفتن، شیوه /جنبش:حرکت/در پی: به دنبال

قلمرو ادبی:

قافیه: رفتار، هموار / ردیف: را/ هردو بیت به شیوهٔ بلاغی است./ پای کشیدن از :کنایه از دست کشیدن، رها کردن / ره: مجاز از رفتن / پای، جای: جناس ناهمسان

قلمرو فکری:

زاغ از رفتار خود دست کشید و راه رفتن خود را رها کرد و از کبک تقلید کرد، هنگامی که راه رفتن و شیوه زیبا و هماهنگ کبک را دید،/ پیام :پیروی و تقلید

بر قدم او قدمی می کشید و ز قلم او رقمی می‌کشید

قلمرو زبانی:

بیت ازدو جملهٔ ساده تشکیل شده است:

جملهٔ اول: نهاد: آن محذوف برمی گردد به زاغ/ بر/ قدم او: گروه متممی، ترکیب اضافی/ قدمی می‌کشید: فعل مرکب/ حرف ربط همپایه ساز «و»

جملهٔ دوم: نهاد: آن محذوف برمی گردد به زاغ / از/ قلم او: گروه متممی، ترکیب اضافی/ رقمی می‌کشید: فعل مرکب/ رقمی کشید: نوشتن، نگاشتن

قلمرو ادبی:

جناس تام یا همسان: می کشید(کشیدن نخست: قدم گذاشتن و قدم برداشتن، کشیدن دوم: نقاشی کردن

t.me/DaneshSad

قدم، قلم :جناس ناهمسان اختلافی و مراعات النظیر/ واژه آرایی :قدم / واج‌آرایی :ق، م
قلم: مجاز از نوشته/ از قلم او رقم کشیدن زاغ: تشخیص/ از قلم او رقمی کشیدن :کنایه از پیروی کردن بر قدم او قدمی می کشید : کنایه از پا جای پای کسی گذاشتن و تقلید کردن/ ترصیع برای رشتهٔ انسانی

قلمرو فکری:

زاغ مانند کبک راه می‌رفت و پا روی جای پای کبک می‌گذاشت و از آن تقلید می‌کرد وانگار از روی نوشته او نقاشی می کرد و از او پیروی می کرد. مفهوم: پیروی و تقلید

در پی اش القصه درآن مرغزار رفت براین قاعده روزی سه چار

قلمرو زبانی:

بیت از یک جملهٔ ساده ساخته شده است:

نهاد محذوف آن برمی‌گردد به زاغ/ در پی: حرف اضافهٔ مرکب / اش: متمم /القصه: قید/در / آن مرغزار: گروه متمم ترکیب وصفی/ رفت: فعل ماضی/ بر/ این قاعده: گروه متمم ، ترکیب وصفی/ روزی سه چار: سه چهار روزی: گروه قیدی، ترکیب وصفی: صفت مبهم(سه چهار)

*در پی: به دنبال / القصه: خلاصه / مرغزار :جای روییدن مرغ، سبزه زار، چراگاه، علفزار / قاعده :روش

قلمرو ادبی:

در پی کسی رفتن: کنایه از پیروی کردن/ این و آن: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری:

خلاصه زاغ چند روزی به این شیوه و روش در آن چمنزار از کبک پیروی کرد.

عاقبت از خامی خود سوخته رهروِی کبک نیاموخته
کرد فرامش ره و رفتار خویش ماند غرامت زده از کار خویش

قلمرو زبانی:

دو بیت موقوف المعانی اند و ازچهار جمله تشکیل شده اند:

جملهٔ اول: نهاد: آن محذوف برمی‌گردد به زاغ / عاقبت: قید / گروه متمم (خامی خود، ترکیب اضافی) / سوخته(فعل وصفی) / و: حرف ربط همپایه ساز محذوف

جملهٔ دوم : نهاد: آن محذوف / رهروی کبک : گروه مفعولی، ترکیب اضافی / نیاموخته: فعل وصفی

جملهٔ سوم نهاد: آن محذوف / کرد فرامش: فعل مرکب/ ره و رفتار خویش: گروه مفعولی، دو ترکیب اضافی: مفعول(ره) + حرف عطف(و) + معطوف به مفعول(رفتار) + مضاف الیه (خویش)

جملهٔ چهارم: نهاد: آن محذوف /ماند: فعل/ غرامت زده: مسند/ از کار خویش: گروه متمم ، ترکیب اضافی

* **نکته:** فعل وصفی: اگر دو یا چند جمله پی هم بیایند و نهاد آن ها یکی باشد فعل جمله یا جمله های غیرپایانی را می توان به صورت صفت مفعولی آورد که آن را فعل وصفی می نامند. فعل های وصفی از نظر شخص، زمان ، وجه تابع فعل جملهٔ آخر هستند.

t.me/DaneshSad

نظر دیگر: سه مصرع اول را یک جملهٔ ساده می گیرند و «از خامی خود سوخته» و«رهروی کبک نیاموخته) را قید به حساب می آورند.

قلمرو ادبی:

خامی :کنایه از ناپختگی، کم تجربگی / خامی ایهام تناسب دارد: ۱)در معنای بی تجربگی صادق ۲) در معنای خام با سوختن تناسب / سوختن :کنایه از زیان دیدن/ از خامی خود سوختن: پارادوکس/ راه و رفتار: مراعات النظیر/ واج آرایی: «خ»

قلمرو فکری:

عاقبت زاغ در حالی که از بی تجربگی خود سوخته و زیان دیده شده بود و راه رفتن کبک را نیاموخته بود ، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد و بخاطر تقلیدش زیان دیده ماند.

نظر دیگر: سرانجام زاغ، زیان دیده از بی تجربگیش و راه رفتن کبک را نیاموخته، راه رفتن خود را فراموش کرد و به خاطر تقلید نابجایش زیان دید.

نظر دوم: مفهوم: نکوهش پیروی و تقلید کورکورنه

درک و دریافت

۱- این سروده را از دید لحن و آهنگ خوانش بررسی کنید

لحن این سروده داستانی وآموزشی است.

۲- با توجه به قلمرو فکری شعر، در بارهٔ ریشه ها و پیامدهای تقلید نا به جا و کورکورانه، گفت و گو کنید.تقلید نابجا و نامناسب سبب می شود که آدمی زیان ببیند و از هدفهای خود دور بیفتد

t.me/DaneshSad